بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 8 آذر 1397.

در مورد اقل و اکثر ارتباطی بود سه تقریب اصلی برای وجوب احتیاط در اقل و اکثر ارتباطی ذکر کردیم. یک تقریب علم اجمالی به وجوب مردد بین اقل و اکثر. تقریب دوم علم تفصیلی به وجوب اقل. حالا این علم تفصیلی چه به نحو علم تفصیلی به وجوب نفسی اقل اعم از ضمنی یا استقلالی یا علم تفصیلی به وجوب اقل اعم از وجوب غیری و نفسی بنا بر اینکه اقل وجوبش را وجوب غیری بگیریم در جایی که اکثر واجب است یا وجوبش را ضمنی بگیریم. این هم دو تقریب. تقریب سوم تمسک به لزوم حفظ غرض و تأمین غرض. این سه تقریب روح سه تقریب یک چیز واحد است یعنی جوهر اصلی سه تقریب تفاوت جدی با هم ندارد. در مورد تقریب سوم یک نکته ای عرض کنم مرحوم اقای صدر این تقریب را با مقدماتی در مورد اینکه شک در غرض شک در محصِّل است و محصِّل امر بسیطی است با این تقریبات بحث را دنبال می کنند. ولی در کلام مرحوم آخوند که بحث غرض مطرح شده است اصلا این تقریبات نیست. مرحوم آخوند عقیده اش این است که واجب باید به گونه ای که تأمین کننده غرض شارع باشد آورده شود تا فراغ یقینی حاصل شود. خود ایشان در بحث تعبدی و توسلی اخذ قصد قربت در متعلق تکلیف را محال می داند ولی با این حال عقیده شان این است که در جایی که ما شک داریم تعبدی و توسلی است اصل را تعبدی بودن می داند به جهت اینکه لازم است به عقیده ایشان تکلیف به گونه ای آورده شود که غرض شارع تأمین شود. با احتمال تعبدی بودن تکلیف بدون قصد قربت اگر تکلیف آورده باشد مکلف به آورده شده است ولی تکلیف ساقط نمی شود امتثال قطعی حاصل نمی شود. ایشان تقریبش این است در مورد غرض تقریبی که مرحوم آخوند در مورد غرض دارد یکسان است با دو تقریب دیگر از جهت جوهره. ببینید یک موقعی مشکل ما در بحث این است که یک قیدی وجود دارد این قید نمی تواند در مکلف به اخذ شود ولی در غرض دخالت دارد خب آنجا بین مکلّف به و محصل غرض و چیزی که تأمینن کننده غرض است تفاوت است. ولی ما نحن فیه این طور نیست مشکلی از ناحیه اینکه یک قیدی نمی تواند در مکلف به اخذ شود ما نداریم. بنابراین ما در واقع اگر تکلیف به اکثر تعلّق گرفته باشد این که ما می خواهیم بگوییم اکثر را بیاورد تا غرض را تأمین کند به خاطر این است که احتمال شارع مقدس اینکه امر به اکثر کرده است برای تأمین یک اغراضی است حالا آن غرض مقومش خود اکثر باشد یا معلول اکثر باشد بسیط باشد مرکب باشد به این بحث ها اصلا مرحوم آخوند تقریباتش نپرداخته است. بنابراین این سه وجهی که تقریبی که عرض کردم از جهت اعتبارسنجی اینها هم عرض هم هستند به این معنا که اگر ما می گوییم علم اجمالی بین اقل و اکثر هست یا علم تفصیلی در مورد اقل هست که واجبش یا مثلا واجب ضمنی است یا واجبش استقلالی است ضمنی بودن واجب اقل اینکه اقل واجب ضمنی باشد با اینکه اکثر واجب باشد از جهت جوهرا یکی است. البته این مطلب را ما قبلا اشاره کردیم که بین وجوب اکثر و اقل به معنای محرکیت تفاوت است. یعنی شارع مقدس نسبت به اکثر ممکن است محرکیتش باشد ولی به دلیل اینکه اقل آورده شده است محرکیت نسبت به اقل از بین برود. این درست است که آن اراده تحریکیه شارع با آوردن اقل تأمین می شود ولی این اراده تحریکیه مقدمه است برای رسیدن به یک شیء دیگری. تا آن شیء دیگر که اکثر باشد تأمین نشود آن اراده تحریکیه ای که شارع دارد تأمین نشده است غرضی که از آن اراده داشته است. حالا بفرمایید

سؤال:

پاسخ: غرضش یکی است. غرضش متفاوت نیست. ولی این غرض دو جور اراده را ایجاد می کند. هر دو این اراده ها معلول این هستند اینکه دو تا هستند به خاطر اینکه هر یک از اینها تأمین شود ساقط می شود. اینکه اراده تحریکیه اقل با آوردن اقل ساقط می شود و تا اکثر نیاید ساقط نمی شود این خودش کاشف از این است که اگر اراده تحریکیه را ملاک قرار دهیم اراده تحریکیه نسبت به اقل با اکثر متفاوت است. این بحثی بود که می گفتیم وجوب اقل وجوب غیری است. وجوبی است که با وجوب چیز متفاوت است. ولی مهم آن نیست یعنی چیزی که عقل انسان ما را به آن مکلف می کند این است که مکلف به را به آن گونه ای که شارع می خواهد به غرضش برسد باید بیاورید.

سؤال:

پاسخ: یعنی اقل برای اینکه حالا بفرمایید غیری هم باشد آن چیزی که واجب است مقدمه موصله است. تا به آن قید ایصال تأمین نشود غرض از مقدمه هم تأمین نمی شود.

سؤال:

پاسخ: و به تقریب دوم می خواهم بگویم جوهرا هر سه یک تقریب است. ببینید بحث سر این است که اگر ما می گوییم اقل وجوب حالا نفسی بگویید نفسی ضمنی یا غیری دارد وجوب نفسی که برای اقل هست یا وجوب غیری ای که برای اقل هست این وجوبات دقیقا هم عرض با وجوب اکثر است. یعنی این جور نیست که اقل منهای وجوب اکثر خودش برای شارع یک احترامی داشته باشد. خصوصیتی داشته باشد. اقل به خاطر اینکه تأمین کننده اکثر است واجب شده است. روی همین جهت تا اکثر را نیاورید آن غرضی که شارع از بر آوردن اقل دارد آن تأمین نمی شود به تعبیر دیگر حالا من این طوری تعبیر کنم یک تعبیری حاج آقا دارند در کلمات آقایان هم زیاد است. ما یک غرض ادنی داریم یک غرض اقصی داریم. غرض ادنی از امر به اقل در جایی که اکثر واجب است آمدن خود اقل است. ما می خواهیم خود اقل بیاید. روی همین جهت وقتی اقل آمد دیگر امر به اقل هم ساقط می شود. ولی یک غرض اعلی ای داریم یک غرض اقصی ای داریم که غرض اصلی آن غرض است. آن غرض رسیدن به اکثر است. و این غرض با آوردن اقل بدون اینکه جزء دیگر را اجزاء دیگر را بیاورد تأمین نمی شود و همین باعث می شود که وقتی ما نگاهمان به غرض اصلی باشد که غرض اقصی ما هست بین وجوب اکثر و وجوب ضمنی اقل یا وجوب غیری اقل جوهرا تفاوتی نیست. یا بفرمایید غرضی که بر اقل مترتب هست بر فرض اینکه اکثر واجب باشد. این است که عرض می کنم اینکه آقایان

سؤال:

پاسخ: اینجا انحلال تصویر نمی شود این بحث را تکمیل می کنم بعد

بین وجوب اقل به عنوان وجوب غیری و وجوب ضمنی بر فرض وجوب اکثر و وجوب اکثر جوهرا تفاوتی ندارد همه اینها تأمین کننده یک هدف هستند برای رسیدن به یک هدف هستند و تا آن هدف تامین نشده است غرض از امر ضمنی به اقل یا امر غیری به اقل تأمین نشده است. ولو ان غرض ادنی ای که هست ساقط شده باشد امر تحریکی اش دیگر نباشد و این که شارع مقدس یعنی عقل انسان فقط نمی گوید که اقل را باید خودش را بیاورید. اقل را باید طوری بیاورید که تأمین کننده غرض اقصی شارع باشد. این است که این سه تقریب یک تقریب است. یک مقداری در نحوه شیوه بیان و آن نکاتی که هست تفاوت هایی دارد. خب در پاسخ تقریب اول که دوران امر بین علم اجمالی بین اقل و اکثر هست خب پاسخ هایی داده شده بود انحلال هایی قائل شده بود انحلال حقیقی به خاطر وجوب اقل علم تفصیلی چون به وجوب اقل داریم قائل به انحلال حقیقی شده بودند. یک تعبیری مرحوم آقای خویی دارند که به تبع مرحوم آقای نایینی در واقع انحلال حکمی قائل میشوند. کلام آقای نایینی یک مقداری ابهامات دارد این است که صریحا این مطلب را به آقای نایینی نسبت نمی دهم. مرحوم آقای خویی می فرمایند اینجا ما انحلال حکمی قائل هستیم نه انحلال حقیقی. با این مقدمه که علم اجمالی را مرحوم آقای خویی مقتضی بر احتیاط می دانند و مقتضی تنجیز می دانند نه علت تامه. و فعلیت تنجیز در موارد علم اجمالی را متوقف بر عدم اجرای اصول ترخیصیه و اصول مأمنه می دانند و چون در دوران امر بین متباینین اصول ترخیصیه جاری نمی شود در هیچ یک از اطراف نتیجه اش تنجیز علم اجمالی خواهد بود حالا باید ببینیم در اقل و اکثر اینجا اصول جاری می شود یا خیر. آقای خویی خب در بحث متباینین مشکل چه بود؟ مشکل این بود که اگر در هر دو طرف بخواهیم جاری کنیم ترخیص در مخالفت قطعیه است. اگر در یک طرف دون اخری بخواهیم جاری کنیم ترجیح بلا مرجّح است. سایر احتمالات نمی دانم واحد لا بعین واحد تخییری به نحوی فرض این است که آنها را پاسخ دادیم و گفتیم که داخل در عام نیستند و آن تقریباتی که قبلا گذشت. حالا ببینیم در ما نحن فیه آیا این تقریب می آید مرحوم آقای خویی می فرمایند که این تقریب نمی آید چون آن بحث ترجیح بلا مرجّح اینجا پیش نمی آید. چطور؟ ایشان می گوید که شما برائت در اقل ممکن است جاری کنید. برائت از اکثر برائت از حالا بفرمایید برائت از وجوب زائد یا برائت از اکثر هر کدام بگوییم فرقی ندارد. نمی دانیم اکثر واجب است یا اکثر نواجب نیست. رفع ما لا یعلمون می گوید لازم نیست اکثر را بیاورید. خب ان قلت که این معارض است با جریان برائت در اقل. قلت که شما با جریان برائت از اقل می خواهید چه کنید؟ می خواهید اثبات کنید که اکثر واجب است؟ اقل ظاهرا واجب نیست یعنی اکثر واجب است ظاهرا خب این که مثبتات اصل عملی است چون لازمه عدم وجوب واقعی اقل وجوب اکثر است به آن علم اجمالی ای که ما داریم. و اصول عملیه مثبتاتشان حجت نیست که بنابراین اینکه می خواهید اثبات وجوب اکثر کنید آن که اصل عملی توان این کار را ندارد. اگر می خواهید بگویید شما اقل را می توانید ترک کنید. ترک اقل مخالفت قطعیه تکلیف است. ترک اقل مخالفت قطعیه است. بنابراین ما نسبت به اقل اصل عملی جاری نمی شود. اصل عملی که جاری نشد اصل عملی در اکثر بلامعارض است. این بیانی هست که مرحوم آقای خویی دارند.

سؤال:

پاسخ: ایشان حالا تعبیرش را برائت نمی دانم برائت عقلیه شاید برائت عقلیه بخواهند جاری کنند توضیح نداده اند که برائت عقلیه است یا شرعیه است امثال اینها. خب البته نمیدانم چیزی که بحث تعارض و امثال اینها پایش پیش می آید در مورد برائت شرعیه است. تعارض در مورد قبح عقاب بلا بیان و اینها اصلا این تقریبات در موردش نمی آید. مرحوم اقای صدر می فرمایند که این بیان تام است. چون مبتنی بر این است که ما علم اجمالی را مقتضی تنجیز بدانیم که ما هم قبول داریم. ولی مبتنی بر این است که در رتبه سابق ما علم اجمالی را منحل ندانیم. اگر ما علم اجمالی را منحل بدانیم که آقای صدر که علم اجمالی را منحل می دانند دیگر نوبت به این تقریب نمی آمد. انحلال حکمی در صورتی مجرا دارد و مجال پرداختن به آن هست که انحلال حقیقی را ما قائل نباشیم. چون آقای صدر می فرمایند که ما انحلال حقیقی را قائل هستیم بنابراین جایی برای پرداختن به این وجه نیست. خب حالا ببینیم تا چقدر این کلام را ما می توانیم موافقت کنیم. دقت فرمایید و من با توجه به بیشتر مبنایی که مرحوم آخوند در این بحث دارند که ما آن مبنا را صحیح می دانستیم می خواهم بحث را توضیح دهم مرحوم آخوند اشاره فرمودند که در جایی که حکم واقعی فعلی باشد حکم ظاهری مجری ندارد. تنها در صورتی که حکم واقعی از فعلیت بیفتد حکم ظاهری مجری پیدا می کند. ما با توجه به این مبنا اشاره می کردیم اصلا ادله اثباتی اصل عملی در واقع روحش این است که می خواهد اثبات عدم فعلیت حکم واقعی را در مورد کند.

سؤال:

پاسخ: ادله اثباتی اصول عملیه در واقع ادله ای که اصول عملیه را دارد اثبات می کند روحش این است که می خواهد بگوید که حکم واقعی اینجا نیست. فعلی نیست. فرض کنید که جایی که ما شک داریم یک تکلیف واجب است یا نیست در شبهات بدویه. رفع ما لا یعلمون یعنی آن تکلیف ولو واقعا هم وجود داشته باشد در ظرف جعل فعلی نیست. و ما بحثمان در بحث اصول عملیه در واقع این است که آیا ظهور ادله اصول عملیه در فعلیت نداشتن حکم واقعی قابل اخذ هست یا نیست مشکلاتی در مقابل این ظهور وجود دارد اصلا ظهور دارد یا خیر این جور بحث هایی که پیشتر مفصل به ان پرداختیم. خب حالا بیاییم اینجا ببینیم در اقع در اقل و اکثر ارتباطی چیست. ببینید اگر تکلیف متعلّق به اقل

احتمال دارد تکلیف واقعی در اقل باشد احتمال دارد تکلیف واقعی در اکثر باشد اگر ما می گوییم در اقل برائت جاری می کنیم یعنی اینکه آن حکم واقعی اگر در اقل باشد دیگر فعلی نیست. اگر متعلّق اکثر هم باشد اجرای برائت در اکثر یعنی تکلیف واقعی اگر در اکثر باشد در ظرفی که شما جهل دارید فعلی نیست. اینکه شما می گویید اقل قطع داریم که حتما باید اقل را اتیان کنیم و شارع مقدس نسبت به اکثر برائت جاری می کند روح قضیه چیست تحلیل کنیم این مطلب را. تحلیل قضیه این است که اگر حکم واقعی متعلق به اقل باشد شارع نسبت به اقل اهتمام دارد در حدی که حتما شما باید اقل را بیاورید. ولی اگر متعلَّق حکم واقعی اکثر باشد. نسبت به آن اصلا اهتمام ندارد. این نکته را توجه کنید اگر حکم واقعی به اکثر تعلّق گرفته باشد آوردن اقل و نیاوردنش هیچ فرقی ندارد. این جور نیست که اگر اقل را بیاوریم تأمین کننده قسمتی از مصلحت اهم است. فرض این است که اقل هیچ برای شارع مهم نیست. همین جا کشف می شود که اینجا ترجیح بلا مرجّح است. احتمال تعلّق تکلیف به اقل را شارع به آن اهمیت قائل شده است احتمال تعلّق تکلیف به اکثر را هیچ اهمیت قائل نشده است. نسبت به اقل مراعات کامل کرده است گفته است باید احتیاط کنید فرد شما این است راجع به اکثر می گوید نه لازم نیست مراعاتش کنید. یعنی وقتی شما اقل را می اورید اکثر را نمی آورید زائدش را نمی آورید اگر تکلیف متعلق به اقل نباشد متعلق به اکثر باشد کاری که شما می کنید لغو است تأمین کننده هیچ مقداری از غرض شارع نیست. این فرق دارد با بحثی که ما سابقا یک بحثی مطرح می کردیم می گفتیم حکم واقعی در دو مرحله ما می توانیم در موردش صحبت کنیم. یک مرحله این که حکم واقعی وجوب موافقت قطعیه و حرمت مخالفت قطعیه. اهتمام به حکم واقعی نسبت به حرمت مخالفت قطعیه ملازمه با اهتمام به حکم واقعی نسبت به حرمت مخالفت قطعیه ملازمه با اهتمام به حکم واقعی نسبت به وجوب موافقت قطعیه ندارد. ممکن است شارع نسبت به حرمت مخالفت قطعیه اهتمام داشته باشد ولی احتیاط را لازم نکرده باشد. احتیاط کامل را. و موافقت احتمالیه را کافی دانسته باشد. آن یک مرحله بحث ما اینجا اینگونه نیست. این طور نیست که اگر ما اقل را بیاوریم احتمالا تکلیف اگر متعلّق به اکثر باشد آورده شده باشد. اگر تکلیف متعلّق به اکثر باشد با آوردن اقل قطعا تکلیف امتثال نشده است. یعنی این تفاوت هست بین این جا مثلا و مواردی که ما در مواردی که بعضی از اطراف از محل ابتلا خارج است نسبت به طرف موجود برائت جاری می کردیم آن با این فرق دارد. عرض کنم خدمت شما به دلیل اینکه آن طرفش مثلا چون از محل ابتلا خارج است حتما تأمین شده است و اصل اینکه غرض نسبت به این طرف تعلق گرفته باشد وجوب نسبت به آن باشد آن مجرای اصل نیست. خلاصه کلام اینکه ترجیح بلا مرجّحی که باعث می شود اجرای اصل در متباینین را با مشکل مواجه بکند عین همان در اینجا هم هست. یعنی روح قضیه را شما بخواهید ببینید اینجا هست.

سؤال:

پاسخ: نخیر. نه نه. آن چیزی که روح قضیه اش است این است که شارع می خواهد بگوید که من آن تکلیف واقعی ام را در ظرف ظاهر دیگر به شما تحمیل نمی کند. ثقل به این معنا است. یعنی میگوید که تکلیف واقعی را که برای شما ثقل ایجاد می کند آن تکلیف دیگر به شما ثقل نمی دهم. آن تکلیف واقعی یک ثقل نسبت به اقل دارد یک ثقل نسبت به اکثر دارد. یعنی بنا بر اینکه متعلقش اقل باشد یک جور ثقل دارد بنا بر اینکه متعلقش اکثر باشد یک جور ثقل دارد. شما می خواهید بگویید که شارع ثقل تکلیف متعلق به اقل برایش مهم است به طوری که حتما باید آن را تأمین کنید ولو احتمالی هم هست. مراعات کامل باید بکنید. ولی نسبت به اکثر آن هم احتمالی است ولی نسبت به او هیچ لازم نیست مراعات کنید. ترجیح بلا مرجح همین است دگر. ترجیح بلا مرجح یعنی چه. اجازه دهید من فردا این را بیشتر توضیح می دهم فقط یک نکته اش را اشاره کنم یک شاهد عقلایی اینجا هست که این شاهد هم مد نظر آقایان هست ولی یک جوری سعی می کنند که از این شاهد خیلی جدی با آن برخورد نکنند از کنارش رد بشوند. آن این است که عقلا فرض کنید شخصی مریض است نمی داند این دارویی که او را خوب می کند پنج جزء دارد یا شش جزء دارد. جزء ششم مفسد نیست قطعا ولی احتمال دارد اگر نباشد آن دارو هیچ فایده نداشته باشد. یعنی اگر اکثر واجب باشد جزء ششم دخالت داشته باشد آوردن پنج جزء و نیاوردنش مساوی است. آیا عقلائا اکتفا می کنند به پنج جزء؟ قطعا این طور نیست.

آهان در چیز هم عین همین است. یعنی اگر شارع نسبت به ملاکات واقعیه اهتمام داشته باشد یعنی بحث سر این است که فعلیت حکم واقعی تابع اهمیت داشتن ملاکات واقعیه است. اگر آن ملاکات الزامیه مهم باشد برای شارع طبیعتا شارع برایش احتیاط را لازم می کند. صحبت سر این است که ملاک در فرض تقوم به اقل با ملاک بر فرض تقوّم به اکثر فرقی دارد که شما می گویید شارع نسبت به ملاکی که به اقل متقوّم است این که حتما باید تأمین کنند ولی ملاکی که متقوّم به اکثر است نه. می خواهید بیاورید می خواهید نیاورید. روح قضیه این است. شما به یک فضاهای دیگری بحث را می کشانید. بله نکته ای است این را امروز اشاره می کنم توضیحش را فردا می دهم آن این است که ما خیلی وقت ها احساس می کنیم که فرق بین جزئیت یک جزء و عدم جزئیتش برائت جاری می کنیم و وجدانا هم برائت خیلی وقت ها در شک در جزئیت جاری می شود ناشی از یک نکته دیگر است. اینکه ما خیلی وقت ها ارتباطی بودن در جمیع مراتب ملاک یقینی نیست. ارتباطی بودن در مرتبه کامله اش هست این احتمال را می دهیم که اقل ولو در ظرف جهل ملاک داشته باشد. این است که برائت جاری می شود حالا من یعنی سه صورتی که عرض کردم

سؤال:

پاسخ: خود همین ملاک ناقص دخالت دارد در اینکه عرف این جاها برائت جاری کند. این را اجازه دهید فردا توضیح دهم.

سؤال:

پاسخ: برائت شرعی را که قبول داریم در بعضی صور قبول داریم. در اقل و اکثر ارتباطی جایی که یقین داشته باشیم اقل و اکثر ارتباطی است برائت شرعی هم جاری نمی شود. این که ما برائت شرعی را جاری می کنیم در جایی هست که احتمال استقلالیت می دهیم. حالا این را توضیحش باشد فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد